بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول. استاد سید محمدجواد شبیری 3 بهمن 1397.

بحث سر دوران امر بین تعیین و تخییر شرعی بود. و اینکه آیا در موارد دوران امر بین تعیین و تخییر شرعی اصل عملی برائت است یا احتیاط. فرموده بودند که این مطلب وابسته به تحلیل ما از حقیقت تخییر شرعی است. در تخییر شرعی چهار مبنا ذکر شده است. مبنای اول این است که تخییر شرعی به تعدادی وجوب مشروط به عدد بدل ها باز می گردد. بنابراین جایی که شخص مخیّر بین عتق و صوم هست در و اقع دو وجوب مشروط نسبت به عتق مشروط به ترک صوم و صوم مشروط به ترک عتق به گردنش می آید. و گفته بودند بنابراین طبق این بیان جایی که دوران امر بین واجب تعیینی و تخییری است بازگشت به این می کند که آیا در فرض ترک عدل دیگر فقط واجب است یا علاوه بر فرضی که عدل ترک شود باز هم واجب است یعنی ما نمی دانیم وجوب ما مطلق است یا مشروط است. فرض این است که در وجوب مطلق و مشروط ما برائت جاری می کنیم. خب اینجا مرحوم نایینی به یک بیان خواسته بودند احتیاط را لازم بدانند که بحثش گذشت. مرحوم اقا ضیاء به بیان دیگری خواسته اند احتیاط را لازم بدانند. ایشان می فرمایند که ما اینجا یک علم اجمالی دیگری داریم که این علم اجمالی منحل نیست. آن علم اجمالی این است که ما فرض کنید در همین عتق و صوم کسی که اگر واجب تعیینی عتق باشد حتی بر کسی که صائم باشد عتق واجب است. وجوب عتق بر صائم. از یک طرف ما می دانیم یا بر صائم عتق واجب است یا بر تارک عتق صوم واجب است. اگر عتق واجب تعیینی باشد بر تارک عتق صوم واجب نیست. عتق را ترک کرده است اینکه حالا صوم را انجام بدهد یا ندهد ربطی به آن ندارد. ولی اگر واجب باشد و تخییری باشد بر تارک عتق صوم واجب است. پس یا بر سائل صوم یعنی صائم یا بر سائل صوم عتق واجب است یا بر تارک عتق صوم واجب است. ما به این علم اجمالی داریم. و این علم اجمالی منحل نمی شود. مرحوم آقای صدر می فرماید که این اشکال درست است. ُولی مانع انحلال حقیقی می شود. ولی انحلال حکمی را مانعش نمی شود البته انحلال حکمی مبتنی است بر مبنای اینکه علم اجمالی مقتضی باشد. مرحوم آقا ضیا علم اجمالی را علت تامه می داند و چون علت تامه می داند بحث انحلال حکمی در کلام مرحوم آقا ضیاء جایگاهی ندارد.

سؤال:

پاسخ: به همان بیاناتی که در اقل و اکثر ارتباطی بیان مرحوم آقای خویی که شبیه همین هم در دوران امر بین تعیین و تخییر عقلی هم ایشان همان بیان را تکرار می کنند. خب اینجا یک بحث بحث این است که انحلال حکمی جاری می شود یا خیر آنها بحث جدید ندارد همان بحث های سابق اینجا پیش می آید هیچ نکته خاصی ندارد در واقع انحلال حکمی یک جنبه های استظهاری ممکن است داشته باشد آن یک مرحله بیشتر جنبه های استظهاری در واقع به این معنا بر می گردد اما عمده اش بحث انحلال حقیقی است که آیا انحلال حقیقی که مرحوم اقا ضیاء انکارش کرده اند تمسکا به این علم اجمالی صحیح است یا خیر. ما سه نکته اینجا درباره این مطلبی که مرحوم آقا ضیاء فرمودند و مرحوم اقای صدر پذیرفتند عرض کنیم. نکته اول این است که این علم اجمالی یک علم اجمالی ای است که عرف به آن توجه ندارد. نفس علم اجمالی را بوجوده الواقعی مضر در اجرای اصول نمی دانیم چون در اطراف علم اجمالی اجرای اصل را مانع نمی بینیم بحث هایش گذشت عمده اشکالی که در علم اجمالی هست این است که ارتکاز وجود حکم واقعی و اینکه یک حکم ظاهری که بخواهد حکم واقعی را حتی در مرتبه مخالفت قطعیه نادیده بگیرد این عرف به روالش نمی دهد این مبتنی بر این است که این علم اجمالی را عرف ببیند و الا اگر عرف علم اجمالی را نبیند اینجا ارتکاز شکل نمی گیرد. خب این یک اشکال. اشکال دوم اشکال نقضی هست که اگر این بیان ایشان درست باشد در سایر مواردی که مرحوم اقای صدر قائل به انحلال حقیقی شده اند همین بیان می آید که روشن ترین آن بحث اقل و اکثر ارتباطی و اجزاء است. حالا ما اقل و اکثر ارتباطی در اجزاء را در آن وارد شویم ببینید یا 9 جزء واجب است یا 10 جزء. شما می گویید 9 جزء حتما واجب است جزء دهم مشکوک است. ما می توانیم این طوری بیان کنیم که بر کسی که 9 جزء را نیاورده است آوردن جزء دهم واجب نیست. بنابر اینکه اکثر واجب باشد بر کسی که 9 جزء را نیاورده است آوردن جزء دهم واجب نیست. 10 جزء واجب نیست. یعنی به تعبیر دیگر آن چیزی که به گردن انسان واجب است 9 جزء بنا بر اینکه اکثر واجب باشد 9 جزء واصل به 10 جزء است. 9 جزء غیرواصل به اکثر در صورتی واجب است که 9 جزء فقط واجب باشد. بنابراین ما می دانیم که 9 جزء غیرواصل واجب است یا باید علاوه بر 9 جزء، جزء دهم را هم به آن ضمیمه کنیم. بنابر اینکه اکثر واجب باشد باید کسی که 9 جزء را می آورد جزء دهم را هم به آن ضمیمه کند. دقیقا عین همین مرحوم آقای صدر حالا تعبیرش در تحلیل کلام مرحوم آقای اقا ضیاء این طوری است که می گوید مرحوم آقا ضیاء می گوید که یا شما باید علاوه بر حکمی که حرام است

یک موقعی این است بر کسی که مثلا مثال عتق و صوم. کسی که عتق را انجام نداده است ظن ترک الصوم به ترک العتق حرام است بنا بر اینکه واجب تخییری باشد. بنا بر اینکه واجب تعیینی باشد نفس ترک العتق حرام است. بر کسی که صوم را می آورد. یعنی یا فعل العتق کأ«ّه واجب است یا ضمّ ترک الصوم به ترک العتق حرام است. این تقریری که عین همین تقریر در واقع در موارد دیگر هم می آید. یعنی یا فعل الاقل واجب است بر کسی که اکثر را ترک می کند. بر کسی که اکثر را ترک می کند فعل الاقل واجب است. یا کسی که اقل را می آورد باید اکثر را هم به آن ضمیمه کند. واجب است علاوه بر اقل آن ضمیمه را هم به آن ضمیمه کند. یا وجوب ضم الاکثر الی الاقل یا حرمت ترک الاقل. این علم اجمالی علم اجمالی

عین همین یعنی عین همان بیان است اینجا هم جاری می شود.

سؤال:

پاسخ: ترک انضمام اکثر به اقل نه این طوری تعبیر نکنید. یا فعل الاقل واجب است یا بر کسی که اقل را آورده است زمینه کردن اکثر واجب است. فعل الاقل که می گوییم واجب است یعنی یا باید کسی که تارک اقل است شارع به او می گوید اقل را بیاور

سؤال:

پاسخ: نه لازم نیست آن یک نفر را در یک حالت در نظر بگیریم. عین همین در آنجا هم همین است. نه خود من در دو حالت. بله بله چون من می دانم یکی از این دو حالت صادق است. نه من می دانم لازم نیست فعلی شود من می دانم این دو تکلیف دارم دو تکلیف مشروط همین مقدار کافی است.

سؤال:

پاسخ: عیب ندارد نه شبیه آن یعنی می خواهم بگویم شبیه همان این است که در واقع کسی که اقل را می آورد باید اقل را کاری کند که اکثر بیاید که اقل تبدیل شود به اقل موصل. یا اینکه نه اقل غیرموصل واجب است. یا اقل غیرموصل واجب است بنا بر اینکه اکثر واجب باشد اقل غیرموصل واجب نیست. اقل موصل و اجب است. اقل موصل فقط در صورتی واجب است که اقل واجب باشد. اگر اقل واجب باشد اقل غیرموصل به اکثر دیگر واجب است. اقل غیر موصل. یعنی یا اقل غیر موصل به اکثر واجب است بنا بر اینکه اقل واجب باشد یا اقل باید موصل باشد. یعنی اقل را باید کاری کنیم که اکثر هم به آن ضمیمه شود.

خب بنابراین عین همان علم اجمالی اینجا هم می آید. اشکال سوم حل قضیه این است که در واقع اصل قضیه این است که این علم اجمالی همان علم اجمالی اول ما است. این چیزی نیست غیر از همان علم اجمالی که ما می گوییم یا اقل واجب است یا اکثر واجب است. چطور؟ ببینید ما این را وقتی تحلیل می کنیم بازگشتش این است که ما می گوییم یا اقل غیرموصل واجب است یا اقل موصل واجب است. اینکه ما می گوییم علاوه بر اقل باید اکثر را هم ضمیمه کنیم این یعنی اقل موصل واجب است. یا اقل غیرموصل واجب است. یعنی اقل ولو موصل به اکثر هم نباشد آن واجب است. این همان علم اجمالی هست یعنی همان علم اجمالی داریم که یا اقل واجب است یا اکثر واجب است یعنی به تعبیر دیگر اینکه شما می گویید در جایی که اقل و اکثر هست ما یقین داریم که اقل واجب است اقل به چه وصفی واجب است؟ اقل موصل را در نظر می گیرید یا اعم از اقل موصل و اقل غیرموصل؟ اقل موصل درست است بنا بر اینکه اکثر واجب باشد اقل موصل واجب است. بنا بر اینکه اقل واجب باشد دیگر اقل به وصف موصلیتش واجب نیست. چه موصل باشد چه نباشد. یعنی در واقع شما تصور کردید به تعبیر دیگر کسی که در جایی که شارع اکثر را واجب کرده باشد آوردن اقل غیرموصل و نیاوردن اقل غیرموصل علی السویه است. یعنی شارع نسبت به اینکه شما اقل موصل را بیاورید یا نیاورید هیچ اراده ای ندارد. شما می خواهید نتیجه این علم اجمالی هایی که انحلال هایی که هست آن است می گوید اگر اکثر هم واجب باشد شما اقل غیرموصل را هم اتیان کنید حتما مطلوب شارع را آورده اید. خب اینکه مطلوب شارع نیاوردید. اگر اکثر واجب باشد اقل موصل واجب است نه اقل غیرموصل.

سؤال:

پاسخ: نه می خواهم بگویم این اصلش همین است یعنی علت اینکه ما می فهمیم که منحل نمی شود می خواهم بگویم تحلیل عقلی اش این است این همان است. یعنی ما می دانیم اگر اکثر واجب باشد اقل واجب نیست. اقل در ضمن اکثر واجب است.

سؤال:

پاسخ: نه بحث این است که این که چرا در واقع نکته این است که چرا این علم اجمالی در تمام موارد هست. هم در موارد تعیین و تخییر شرعی است هم در موارد اقل و اکثر. علتش این است که اصلا این همان علم اجمالی است. می خواهم بگویم اگر شمایی که

اصل مشکل این است که اشتباه کردید آنجا را منجّز ندانستید. و می خواهم بگویم این همان است.

سؤال:

پاسخ: نه خود علم اجمالی انحلالش نیست یعنی عرف این را انحلال می فهمد نمی شود انحلال بفهمد یعنی این جور نیست که عرف اینجا تصور کند که منحل است. یعنی ببینید

سؤال:

پاسخ: چون یک علم اجمالی خاصی شما آن علم اجمالی ساده را پیچانده اید. ما می خواهیم بگوییم اینکه این دو به هم بر میگردد این تحلیل را عرف نمی فهمد. این دو تحلیلش را نمی فهمد ولی اصل قضیه این است که همان علم اجمالی ساده باقی است. بحث من این است وقتی بخواهید این دو تا علم اجمالی یکی است عرفی نیست. عرف نه آن علم اجمالی را میفهمد نه بازگشت آن علم اجمالی به علم اجمالی ساده را می فهمد. ما در واقع این در واقع این اشکالاتی که مرحوم آخوند آنجا می فرمودند که لازمه انحلال دور است اینها همه این است که یک درک ارتکازی ای هست که این علم اجمالی نمی تواند منحل شود. حالا هر کسی به یک زبانی می خواهد این درک ارتکازی را مدلل کند. مرحوم آخوند حالا یک بیان خلف درست می کند و بیان دور درست می کند اینها همه در واقع یک نوع منبّه وجدان است در اینکه آن علم اجمالی منحل نمی شود. این هم که ما در واقع یک علم اجمالی دیگر می خواهیم در بیاوریم می خواهیم بگوییم که ما در واقع آن علم اجمالی را اگر بخواهید دقت کنید از آن یک علم اجمالی دیگری در می آید که نمی توانید در مورد این علم اجمالی بگویید منحل می شود. اینها همه یک چیز است. ما آن ارتکاز اولیه را از دست می دهیم هی سعی می کنیم مطلب را بپیچانیم و با پیچاندن مطلب را به یک سرانجامی برسانیم. اصل قضیه می دانید چیست؟ اصل قضیه این است که ما اینکه می خواهیم ما می گوییم اقل علی أیّ تقدیرٍ واجب است. خب در اقل و اکثر اینکه ما می گوییم اقل علی أیّ تقدیرٍ واجب است وجوب این طور نیست که علی أِّ تقدیرٍ اقل به هر وصفی از اوصاف که در نظر بگیریم واجب باشد. یک موقعی ما می گوییم اقل چه موصل باشد چه نباشد چه اکثر واجب باشد چه نباشد واجب است. این جوری تصویر می کنیم. می گوییم اقل چه به وصل موصلیت چه به وصف عدم موصلیت واجب است. ما علم داریم که اقل به طور بنا بر جمیع تقادیر واجب است. چه اقل را موصل در نظر بگیریم چه اقل را موصل در نظر نگیریم. چه اکثر واجب باشد چه نباشد اقل به طور کلی واجب است یک موقعی

این طور نیست اگر اکثر واجب باشد اقل موصل واجب است. اگر اکثر واجب نباشد اقل ولو موصل نباشد آن واجب است یعنی آن که بنا بر وجوب اکثر واجب است اقل به یک وصفی است آن که بنا بر وجوب اقل واجب است اقل به وصف دیگر است. این که توجه به این جنبه که ما اقل را چگونه ملاحظه می کنیم اقل موصل را در نظر می گیریم یا مطلق الاقل را در نظر می گیریم یا مطلق الاقل را در نظر می گیریم؟ این انحلال ها از اینجا ناشی شده است که ما این خصوصیت را مدنظر نگرفتیم. حالا اگر به این خصوصیت دقت می شد این مشکلات پیش نمی آمد. خب و این بحث این است که به نظر می رسد که اینجا نمی شود قائل به این شد که انحلال حقیقی نیست. اگر در جاهای دیگر انحلال حقیقی قائل شدیم اینجا هم باید انحلال حقیقی قائل شویم و صحیح این است که در هیچ جا قائل نشویم بین تعیین و تخییر و اقل و اکثر در انحلال حقیقی و عدم انحلال حقیقی تفاوتی نیست یا در هر دو باید انحلال حقیقی قائل شویم یا در هیچ کدام که صحیحش این است که در هیچ کدام انحلال حقیقی صحیح نیست حالا انحلال حکمی خب بحث جدایی دارد که الآن در صدد آن بحثش نبودیم. خب این مبنای اول. مبنای دوم در تحلیل حقیقت واجب تخییری مبنایی هست که مرحوم آخوند ولو در بعضی موارد مطرح می کند. آن این است که واجب تخییری واجب مشروط است مثل همان مبنای اول. ولی علت مشروط شدن وجوب مشروط شدن ملاک وجوب نیست. مشروط بودن امکان استیفاء ملاک است. یک موقعی در فرضی که شما عتق را می آورید صوم اصلا ملاک ندارد. یک موقعی در فرضی که صوم را می آورید عتق اصلا ملاک ندارد. یک موقعی نه این هر دو شان ملاک دارند ولی هر یک از این ملاک ها را شما آوردید این مانع استیفاء ملاک دیگر می شود. بنا بر این مبنا شک در تعیینی بودن و تخییری بازگشت به این می کند که یک ملاکی در عتق وجود دارد نمی دانیم با آوردن صوم مانع استیفاء این ملاک می شود یا خیر. یعنی در واقع شک داریم در قدرت استیفاء در ملاک عتق. شک در قدرت است و اینجا باید احتیاط کرد. خب این بحث واضحی است. نکته خاصی در موردش نیست. حالا نکته هایی در مورد اصل اینکه آیا می شود در بعضی موارد این طور باشد یا نباشد و اصل این تحلیل مبنا آن خب یک بحث هایی دارد نمی خواهم و ارد آن بحثش بشوم ولی بنا بر این مبنا که در بعضی موارد ممکن است باشد خب دوران امر بین تعیین و تخییر شرعی بازگشت می کند به اینکه ما نمی دانیم ملاک محرز در آن محتمل التعیین با آوردن آن عدل شیء از امکان استیفاء می افتد یا خیر. خب بعد از اینکه آن عدلش را هم بیاوریم باید این را بیاوریم چون هنوز احتمال دارد که بشود آن ملاک را استیفاء کرد.

سؤال:

پاسخ: نه مرحوم آخوند می گوید واجب تخییری ممکن است به این شکل باشد ممکن است به این شکل باشد. خب حالا اینجا البته بحثی اینجا مطرح می شود یعنی عمدتا حالا این بحث در کلام مرحوم آخوند نیست که مرحوم آخوند این طوری می فرمایند که در دوران امر بین تعیین و تخییر اگر به نحو این باشد که تخییر به امکان استیفاء ملاک لطمه وارد کند یعنی اگر تخییری باشد ما دیگر با آوردن یکی دیگری را نمی توانیم استیفاء کنیم. اگر تخییر به این معنا برگردد باید احتیاط کرد. ولی اگر نه اصل ملاک قاصر باشد ما باید برائت جاری می کنیم. خب حالا برائت جاری می کنیم یعنی مثل اقل و اکثر می شود. چون مرحوم آخوند خودش در اقل و اکثر بحث هایی دارد. این می شود شبیه اقل و اکثر حالا اقل و اکثر را شما هر جور قائل شدید تخییر عقلی تخییر شرعی هرچه قائل شدید این هم می شود همان. حالا جایی که ما نمی دانیم تخییر شرعی به چه مناطی است. اینجا باید چه کنیم؟ پاسخ مطلب این است که اینجا مجرای برائت است. چون معنایش این است که ما در اصل ملاک شک داریم. احتمال دارد که علت وجوب تخییری قصور ملاک باشد. جایی که یقین داریم ملاک موجود است نمی دانیم ملاک موجود را می شود استیفا کرد یا خیر. خب اینجا برائت جاری نمی شود شک در قدرت بر ملاک محرز است. جایی که ملاک محرز نیست احتمال دارد کسی که صوم را آورده باشد عتق دیگر در حقش ملاک نداشته باشد. خب اینجا برائت جاری می شود دیگر.

سؤال:

پاسخ: نه معمول آقایان در تعیین و تخییر احتیاط قائل بودند.

نه نه بعضی چیزها هست که اصلش یک اصلش یک چیزهایی هست تحلیل های ما در واقع غیرعرفی است و الا اصلش یک درک های مثلا وجدانی گاهی اوقات وجود دارد که

بیان را ایشان می خواهد کأنّه تعیین و تخییر را بازگشت بدهد یعنی در واقع مرحوم آخوند می خواهد

یک مشکلی که ما داریم این است که بحث برائت و احتیاط در کلمات مثلا علمایی مثل شیخ طوسی خیلی غیرمنقّح است. بعضی جاها احتیاط قائل می شوند بعضی جاها برائت. مرحوم آخوند می خواهد بگوید یک سری وجدانیات متفاوت بعضی موارد که برائت قائل می شوند احساسشان این است که اصل ملاک محرز نیست ولی خودشان هم نمی فهمند که چرا اینجا قائل به برائت شدند. یک چیزی هست که

سؤال:

پاسخ: نه می گوید همان کأنّه عرف چیز هم این شکلی قائل هست.

نداریم همچین چیزی در بحث اخباری ها بحث شده است که همچین چیزی نداریم. ما در واقع عمومات احتیاط این است که در موارد علم اجمالی شما احتیاط کنید. همچین چیزی نداریم آنهای دیگر حالا یا وجوب احتیاط نیست یا وجوب احتیاط در جایی هست که در رتبه متقدم منجّز دیگری در آن واجب آمده باشد آنها بحث هایش بعدا فرض این است که ما از آن مراحل گذشتیم دیگر. یک موقعی است ما در شبهه بدویه قائل به احتیاط می شویم خب این بحث ها پیش نمی آید ما با پذیرش اینکه شبهه بدوی مجرای برائت است. با این فرض وارد بحث علم اجمالی شدیم. می خواهیم بگوییم آیا اقل و اکثر مثلا استقلالی شبیه شبهه بدویه است یا شبیه متباینین است. این طوری. خب

خب این بحث بحث خاصی ندارد. دو مبنای دیگر اینجا وجود دارد که شنبه در موردشان صحبت می کنیم. چهار مبنا بود دو تا مبنا را گفتیم دو تا مبنا ماند.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد